کلمات عربی در «شاهنامه» فردوسی (قسمت اول)

جمال زاده، سید محمد علی

مقالهء سودمند و آموزنده‏ای که با عنوان«فردوسی و کلمات عربی»بقلم شهناز اعلامی در دو قسمت در شماره‏های شهریور و مهر 1344 در مجلهء«وحید»انتشار یافت‏ جوابی بود بیکی از آرزوهای دیرینهء راقم این سطور چون من نیز مانند صاحب مقالهء نامبرده همواره متعجب بودم که چطور ممکن است هموطنانم با آنکه هزار سال است‏ «شاهنامه»را میخوانند و میشنوند باز گاهی بگویند فردوسی طوسی در این نامهء جاودانی‏ کلمات عربی استعمال نکرده است و من نیز مانند اعلامی چنین عقیده‏ای را«ناآزموده‏ و بنابر تعصب خام»ناشی از بی‏دقتی و تقلید صرف از عقاید سست و بی‏پایهء عمومی میدانم و خوشوقتم که مقالهء مزبور لا محاله یکی از موهومات و خرافات متعدد و بکلی بی‏اساس‏ را که مانند تار عنکبوت ذهن و ضمیر بسیاری از هموطنان را تیره و تار و مشوب ساخته‏ است منهدم ساخت و باید امیدوار بود که در پرتو ذهن و قاد جوانان دانشمند و روشن‏ فکرمان این خرافات یکی پس از دیگری ریشه‏کن شود تا بتوانیم در محیط روشن و تابناکی قدم برداریم و بجانب معرفت و رستگاری رهسپار گردیم.

شهناز اعلامی در مقالهء خود از کتاب بسیار مهم«فرهنگ لغات شاهنامه» تألیف دانشمند ایرانشناس آلمانی شادروان وولف سخن رانده و اظهار امیدواری نموده‏ است که با مراجعهء باین کتاب روشن گردد که فردوسی در تمام«شاهنامه»چه مقدار کلمات عربی استعمال نموده است.من هم از شما چه پنهان در تمام این مدت منتظر بودم که جوانی از جوانان دانش‏پرور این کار را انجام بدهد و نتیجهء کارش بصورت مقاله در «وحید»یا مجلهء دیگری انتشار یابد ولی سرانجام دستگیر شد که ازین امامزاده نباید منتظر چنین معجزه‏ای بود و از اینرو در صدد برآمدم که خود این کار را انجام بدهم.

کتاب«فرهنگ لغات شاهنامه»را دارم.کتاب قطوری است در نهصد و یازده‏ صفحه بزرگ و شاید از خود«شاهنامه»هم قطورتر باشد.استاد فرتیز وولف مقدمه‏ای‏ را که بزبان آلمانی بر فرهنگ خود افزوده است با این بیت فردوسی مزین ساخته است:

«من این نامه فرخ گرفتم بفال» «همی رنج بردم به بسیار مال»

از قراری که شنیده‏ام این مرد بلندهمت آلمانی نیز مانند خود فردوسی سالهای‏ بسیار1زخمت کشیده و رنج برده است تا توانسته است چنین کتاب عظیم و فخیمی را بپایان برساند.کتاب در سال 1935 میلادی از جانب دولت آلمان و ادارات فرهنگی‏ آن کشور در برلن در موقع جشن هزارمین سالگرد فردوسی بچاپ رسیده است و مؤلف‏ در پایان مقدمه‏ای که بر آن کتاب نوشته از دولت آلمان و ادارات و اشخاصی که درین‏ کار باو کمک رسانیده‏اند سپاسگزاری نموده است بی‏خبر از آنکه طولی نخواهد کشید که بگناه یهودی بودن بدست خود آنها بقتل خواهد رسید.

بموجب این کتاب که بنایش بر بهترین چاپها و ترجمه‏های معتبر«شاهنامه» است فردوسی در این کتاب یعنی«شاهنامه»رویهمرفته(اعم‏از اسماء عام و خاص و صفات‏ و فعل و غیره)هشت هزار و هشتصد و بیست و پنج کلمه(یا لغت)استعمال نموده است.

نگارنده بدقت کلمات عربی را که در«فرهنگ لغات شاهنامه»آمده است‏ استخراج نمودم و شمردم و معلوم شد که فردوسی در«شاهنامه»هشتصد و شصت و پنج‏ کلمهء عربی استعمال فرموده است و از اینقرار میتوان گفت که در مقابل هر 922 کلمهء فارسی یک کلمهء عربی در«شاهنامه»موجود است(یعنی در حدود صد یک کلمات عربی است) و این در صورتی است که از 8825 کلمه‏ای که در«شاهنامه»آمده است تعداد نسبتا مهمی‏ از آن اسامی اشخاص و امکنه است که تقریبا بالتمام با استثناهای بسیار اندکی فارسی‏ (1)-گویا هیجده سال تمام است که باید امیدوار بود که اکنون یک تن از جوانان دانش‏پرور خودمان شمارهء این‏ نوع کلمات یعنی اسماء امکنه و اشخاص و اقوام را نیز با کمک«فرهنگ لغات شاهنامه» که بلاشک نسخه‏های متعددی از آن در کتابخانه‏های مجلس و سنا و دانشگاه در طهران‏ موجود است بدقت معین نماید.

اینک لازم میداند که چند نکته را بعرض خوانندگان محترم برساند:

اولا چون نگارنده در علم لغت دستی ندارد شاید درست نتوانسته باشد بعضی‏ از کلمات معرب را تشخیص بدهد ولی تا جائی که برایش مقدور بود در حاشیه این نوع‏ کلمات را علامت گذاشته است و امیدوار است که اشخاص دانشمندی که در علم کلمات‏ و تبدیل و اشتقاق آن تبحر و احاطه دارند نواقص این فهرست را کامل فرمایند.از آن‏ جمله است مثلا کلمهء«کتف»(شانه)که چه بهمین صورت و یا بصورت«کفت»(با تقدم فاء برتاء)مکرر با یک معنی و یک وزن در«شاهنامه»آمده است و از آنجائی که با مراجعه‏ بکتابهائی که در دسترس بود بر بنده درست معلوم نگردید که آیا کلمهء عربی«کتف» معرب و مقلوب است و از«کفت»پهلوی آمده است و یا برعکس لهذا داوری درین بحث‏ را بعهدهء دانشمندان صلاحیتدار باز میگذارد و درینجا بآوردن ابیاتی از«شاهنامه» که در آنجا این کلمهء«کفت»(بمعنی شانه)چه در آخر مصراع بصورت قافیه با کلمهء «شگفت»و یا حتی در وسط مصرع آمده است قناعت میرود:

سواری چو بهرام با یال و کفت‏ بلند اشتری زیر و زخمی شگفت‏ از آن برز و بالا و آن یال و کفت‏ فرو ماند بینادل اندر شگفت‏ یکی را ز تن دور کرده دو کفت‏ از آن خستگان ماند نعمان شگفت‏ بمالید گوش و درآمد شگفت‏ بکند اژدها را بدندان دو کفت‏ تهمتن بخندید و گفت ای شگفت‏ به پیکان بدوزم مر او را دو کفت‏ همی‏ماند از رستم او در شگفت‏ از آن خوردن و یال و بازو و کفت‏ دو خواهرش رفتند از ایوان بکوی‏ غریوان و بر کفتها بر سبوی برو کفت و یالش بمانند من‏ تو گوئی که داننده برزد رسن

ثانیا باید دانست که مقداری ازین کلمات عربی تنها چندبار بیشتر در«شاهنامه» نیامده است چنانکه مثلا کلمات«اسد»،«اساس»،«اقلیم»،«اکبر»،«آفت»،«باب»، «بخار»،«خمیر»،«دبوس»،«روح القدس»،«زائد»،«زاهد»،«سجده»،«سجود» و باز کلمات دیگری تنها یک‏بار کلمات دیگری از قبیل«رعنا»(بمعنای عربی اصلی آن)، «اثیر»،«اشقر»،«خجل»و غیره فقط دوبار و همچنین کلمات دیگری تنها سه بار یا چهار بار بیشتر استعمال نگردیده است در صورتی که برعکس کلمات دیگری هم هست که‏ بکرات آمده است مثلا کلمهء«خادم»هشت بار و کلمهء«آلت»هفده بار و کلمات دیگری‏ چون«رسم»و«شمع»دفعات بسیار و حتی بعضی از کلمات شاید چهل و پنج بار و بیشتر هم استعمال شده باشد چنانکه مثلا«لیکن»یکصد و ده بار آمده است و«زمانی»شاید صدها بار.

ثالثا هرچند اکثر کامل لغات عربی«شاهنامه»کلمات معمولی است که‏ معلوم میشود از همان زمان(و شاید مدتها پیش از فردوسی)در زبان فارسی وارد شده‏ بوده و معمول و مصطلح بوده است ولی گاهی نیز در زبان فردوسی کلمات عربی غلیظی‏ بگوش میرسد که تا اندازه‏ای مایهء تعجب میگردد از قبیل:

خنظل،توقیع،ثقیل،قاروره،معصفر،مغربل،ملمع،قضیب،قلب الاسد، مذبح،مسمار،قفیز،مستتر،قرطاس و کلمات دیگری از هر نوع که هنوز هم پس از هزار سال باز بگوش سنگین میآید.

شاید بی‏مناسبت نباشد که چند بیت از«شاهنامه»را که در آنجا بعضی ازین‏ کلمات آمده است درینجا برسم مزید فایده بیاوریم:

کلمهء«مصقول»درین بیت:

ز دریا چو خورشید برزد درخش‏ چو مصقول گشت آن هوای بنفش

کلمهء«طامع»:

دل مرد طامع بود پر ز درد بگرد طمع تا توانی مگرد

کلمهء«توقیع»:

بپاسخ چنین داد توقیع شاه‏ که آن کس که خستو شود بر گناه‏ به توقیع پاسخ چنین داد باز که هستم از آن لشکری بی‏نیاز به توقیع گفت آنچه هستند خرد ز دست اسیران نباید شمرد

کلمهء«رعنا»(بمعنی اصلی عربی از«رعونت»بمعنی سستی و نادانی و خودبینی):

مرا خیره خواهی که رسوا کنی‏ به پیش خردمند رعنا کنی‏ عروسم نباید که رعنا شوم‏ بنزد خردمند رسوا شوم

کلمهء«حنظل»:

بدو گفت خوی بد شهریار درختی است حنظل همیشه بهار

کلمهء«مغربل»:

خدنگش چو از پشت کردی گذر مغربل شدی زان دل شیر نر

کلمهء«مرقد»:

کجا فرش را مسند و مرقد است‏ نشستنگه فضل بن احمدست

رابعا فردوسی گاهی کلمهء عربی استعمال کرده است در صورتی که همان کلمه‏ را بفارسی نیز میتوانسته است استعمال نماید بدون آنکه خدشه‏ای بوزن شعر و یا بمعنای‏ کلمه وارد آید و مثلا در بیت زیر بجای کلمهء عربی«شعر»بآسانی میتوان«موی»فارسی‏ گذاشت و فردوسی همان کلمهء«شعر»عربی را استعمال کرده است و میتوان احتمال داد که علت و سببی در میان بوده که بر ما امروز مجهول است:

«پریروی گفت و سپهبد شنود ز سر شعر شبگون همی‏برگشود»

این بیت در داستان«زال و رودابه»آمده است و گویا مصراع دوم را بتوان‏ بدین صورت درآورد:

ز سر موی شبگون همی‏برگشود»

.اتفاقا رودکی نیز قبل از فردوسی همین کار را کرده است و کلمهء عربی«شعر»را بجای«موی»استعمال کرده است‏ در این ابیات منسوب باو:

«آن چیست بر آن طبق همی‏تابد چون ملحم زیر شعر عنابی»

«ساقش بمثل چو ساعد حورا پایش بمثل چو پای مرغابی

و شاید اگر در«شاهنامه»درست دقت نمائیم نظایر کلمهء«شعر»باز کلمات‏ دیگری بدست بیاید.

از این گذشته در ضمن مطالعهء نسبتا دقیق قسمتی از«شاهنامه»مقداری نکات‏ و مطالب و معانی ارزنده و آموزندهء دیگری بر نگارنده معلوم و مکشوف گردید که هر چند یقین دارم دانسمندان خودمان و بیگانه متوجه آنها بوده و در مقالات و رسالجات و تألیفات خود مذکور داشته‏اند گمان نمیرود که برای خوانندگان«وحید»کاملا خالی‏ از فایده باشد و لهذا در نظر است که آنها را نیز بتدریج در قسمتهای دیگر همین مقاله‏ در آینده بتدریج بعرض برساند ولی فعلا بهمین قسمت اول قناعت میرود و امید است که‏ کم‏کم هموطنان ما(مقصود اشخاص کم‏اطلاع است که بدون تشخیص و داوری اقوال‏ بی‏اساسی را تکرار میکنند و وحی منزل میدانند)بکمک قضاوت استوار و با اساس بیشتری‏ بتوانند گریبان خود را از چنگ مقداری عقاید غلط و خرافات و موهومات زیان‏آمیز خلاص سازند و بحقیقت این کلام بلند حکیم طوس ایمان بیاورند که:

«همه دانش ما به بیچارگی است‏ به بیچارگان بربباید گریست»

ژنو-اردیبهشت 1345

غزل حسام الدین دولت آبادی

دردی کش و دردانه

پیرانه سر بعشق تو افسانه‏ام هنوز شیدا و مست و واله و دیوانه‏ام هنوز دردی کشم ولی بشرابم نیاز نیست‏ پیمانه نوش چشم تو دردانه‏ام هنوز گر رفته‏ام ز دست و گر افتاده‏ام ز پای‏ با دوش میبرند ز میخانه‏ام هنوز بال‏وپرم مسوز که با جان دردمند بر یاد شمع روی تو پروانه‏ام هنوز ای گوهر یگانه من گنج مهر تو بیرون نرفته از دل ویرانه‏ام هنوز با اینکه دوست راند ز خویشم بصد جفا بیزار از نوازش بیگانه‏ام هنوز شورم ز سر نرفته و شوقم ز جان حسام‏ مشتاق فیض صحبت جانانه‏ام هنوز

فروردین 1345 شمسی.تهران